



سوزانده شدن و تدفین از بین می‌رفتند، به مرور زمان و با رشد اندیشه‌ی بشر به جایگاهی رسیدند که همچون خدایان مورد پرستش قرار گرفتند و هنوز نیز آثار این مرده‌پرستی را در بین بیشتر جوامع می‌توان دید که به صورت احترام فوق‌العاده به نیاکان در گذشته، رایج است. از نمونه‌های این مرده‌پرستی را می‌توان در بین قوم مایا، از بومیان مکزیک، سراغ گرفت. آن‌ها بعد از آتش زدن مرده خاکستر او را در مجسمه‌ای که به خاطر او ساخته بودند، می‌ریختند و در معبد می‌نهادند و همیشه مورد احترام و تقدس بود. نمونه‌ی دیگر در بین مانوهای (Manu) گینه‌ی نو رایج است. آن‌ها کاسه‌ی سر نیا را نگهداری می‌کنند. نگهداری آن مجسمه در کانون خانواده ضروری است و اعضای خانواده هر بار که دچار مشکلی می‌شوند و یا باید تصمیم مهمی بگیرند، توسط جادوگر که نقش واسطه‌ی بین

زندگان و مردگان را دارد، با آن مجسمه شور می‌کنند. این مجسمه، همیشه با حضورش یادآور می‌شود که نیا حافظ آداب و رسوم و قواعد سنتی است. این مجسمه‌ها همان وظایفی را انجام می‌دادند که نیا می‌بایست انجام دهد. به برکت آن‌ها اعضای خانواده و قبیله احساس برکت و روزی می‌کنند و دلیل بلایی را که برای قوم پیش می‌آید، خشم آن‌ها می‌دانند و به دنبال مراسمی می‌روند که عقیده دارند با انجام آن‌ها می‌توان آن مرده را خشنود نگه داشت.^۳ ساکنان سیلک (تپه‌ای در نزدیکی کاشان که آثار تمدن آن به پنج هزار سال قبل از میلاد برمی‌گردد) مردگان خویش را در کف اتاق دفن می‌کردند، چون معتقد بودند که ارواح گذشتگان در خوراک و مراسم دیگر خانواده سهیم‌اند و در آن دنیا به زندگی عادی خود ادامه می‌دهند.^۴ یا به روایتی دیگر در برخی از نقاط بین‌النهرین باستان، مردگان را درون دیوار خانه‌ها می‌گذاشتند تا همیشه هر دو طرف زنده و مرده تحت حمایت یکدیگر باشند.^۵ و در بخش‌های دیگری از این منطقه پیکره‌هایی به یادبود مردگان برپا می‌شد. نمونه‌ی آن را می‌توان همان کاری دانست که گیل گمش برای دوست در گذشته‌ی خود انکیدو انجام می‌دهد، یعنی مجسمه‌ای به یاد او برپا می‌کند.^۶ این شواهد سخن حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده را به یاد می‌آورد که ادعا می‌کند: «بت‌پرستی از زمان طهمورث آغاز شده است؛ بدان سبب که هر که را عزیزی می‌مرد یا غایب می‌شد به شکل او صورتی می‌ساخت و بدان تسکین سوز دل می‌کرد و به آن حرمت فراوان می‌نهاد و آن‌ها را واسطه‌ی بین خود و خدا قرار می‌داد؛ چون اندی بر آن گذشت، سبب ساختن آن فراموش شد و آن‌ها را به خاطر این که فکر می‌کردند واسطه‌ی بین آن‌ها و خداست مورد پرستش و ستایش قرار می‌دادند که بدین ترتیب بت‌پرستی شکل گرفت».^۷ البته این دلیلی که مستوفی ارائه می‌دهد هرچند مصداق‌هایی فراوان در عالم واقع دارد، اما او از آن‌ها بی‌خبر بوده است و به نظر می‌رسد توجیهی است که مستندات تاریخی چندانی نداشته است، اما با پیشرفت علم اسطوره‌شناسی، این پاسخ او یا بهتر بگوییم فرضیه‌ی او به واقعیت پیوست و جامه‌ی حقیقت پوشید. این تحول، یعنی ترفیع مقام مردگان از موجوداتی مزاحم که می‌بایست نابود شوند تا رسیدن به مرحله‌ی پرستش، هم در بین جوامعی دیده می‌شود که مردگان خود را دفن می‌کرده‌اند و هم در میان جوامعی که مردگان را می‌سوزانند که هندیان در این زمره می‌باشند.

به عقیده‌ی آنان، مردگان و نیاکان در سرزمین یمه به درجه‌ی خدایان

آیین‌های تدفین اقوام باستان

مهدی رضائی



مردگان خود را می‌سوزانند این اعتقاد به وجود آمد که بخش‌های ظریف و پالوده‌تر مرده همراه با روح او به وسیله‌ی

ایزد آتش، روانه‌ی جهان دیگر می‌شود. تا اینجا دیدیم که مراسم مرده‌سوزی باعث خلق اسطوره‌ای شده است که می‌گوید: مرده به واسطه‌ی آتش راهی دیار مردگان می‌شود. حال که این اسطوره شکل گرفت و مردم بدان ایمان آوردند، دیگر این اسطوره است که می‌گوید مراسم باید به چه طریقی صورت گیرد و آیین‌ها را توجیه می‌کند. پس می‌توان به این نتیجه رسید که اسطوره‌های مربوط به مراسم مرگ و تدفین در مرحله‌ی اول، خود معلول مراسم هستند و در مرحله‌ی دوم به اساطیری علت‌شناختی و توجیهی بدل می‌شوند که فلسفه‌ی انجام مراسم و آیین‌های مربوط به مردگان‌اند. هرچند که آن مراسم، آیین‌های عملی هستند، اما درواقع سمبل‌ها و روبناهایی هستند که دارای هسته و عاملی اسطوره‌ای می‌باشند که سبب شکل گرفتن آن‌ها بوده‌اند.

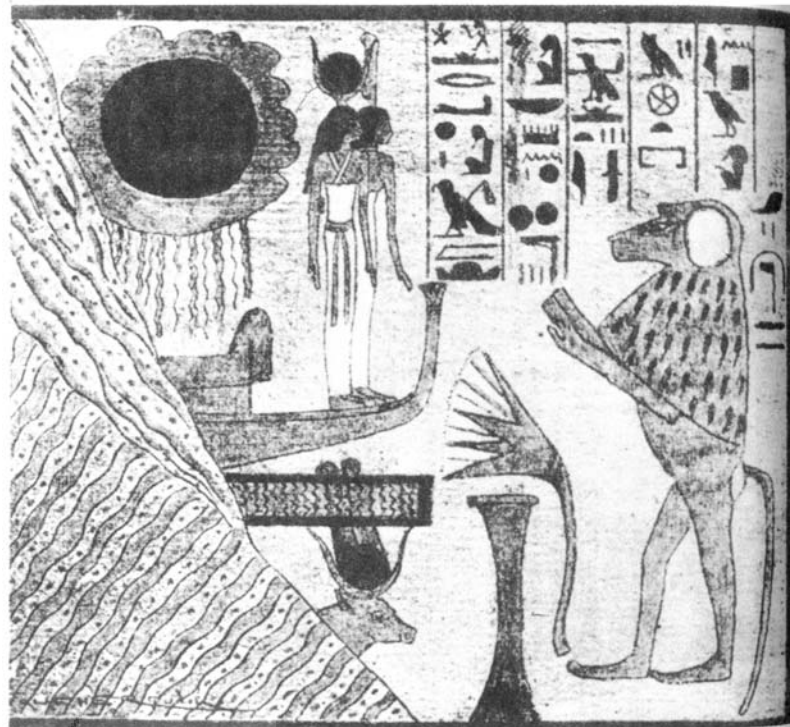
مردگان که در ابتدا مشکلی بر دوش بازماندگان بودند و به طریقی طبیعی مانند خورده شدن توسط حیوانات وحشی و با شیوه‌هایی معقول‌تر مانند

مراسم و آیین‌های مربوط به مردگان و چگونگی برخورد با شخص مرده از رسومی می‌باشد که همیشه باعث ایجاد باورهای

اساطیری شده‌اند؛ اساطیری که همگی آن‌ها توجیهی برای این مراسم‌اند. این باورهای اساطیری در ابتدا، خود معلول مراسم مربوط به مردگان بوده‌اند؛ بعد که همراه با مراسم مقبولیت یافتند به عنوان علت آن مراسم و توجیهی برای آن‌ها محسوب شده‌اند.

برای روشن شدن این مطلب مثالی را ذکر می‌کنیم: در بین تمام ملت‌های باستان، جسد مرده را با یک دیدگاه بیشتر نمی‌نگریستند و اینکه آن‌ها آلوده هستند و باعث گندیدگی و فساد و تعفن و مزاحمت برای زندگان می‌شوند، بنابراین باید در اسرع وقت آن‌ها را نابود کرد. این برداشت کاملاً طبیعی و حاصل تجربه‌ای همگانی بود. برای رسیدن به این مقصود، یعنی نابودی جسد، در آغاز دو راه در پیش روی انسان بوده است: یا مردگان را در زیر خاک کند و یا آن‌ها را بسوزاند و بدین طریق از بقایای آنان راحت شود. بعدها که اعتقاد به جهان پس از مرگ شکل می‌گیرد، آتش و گور، دروازه‌هایی می‌شوند برای رفتن به جهان پس از مرگ. کم‌کم در بین آریاییان که اجساد

در بریتانیا قبر نسبتاً کم می‌باشد. آن‌ها آیین‌های خروج روح از بدن را داشته‌اند که طی آن بدن در معرض هوا قرار می‌گرفت تا متلاشی شود و روح، جسم را ترک گوید. هنگامی که روح، بدن را ترک می‌کرد این امکان پدید می‌آمد که بدون هرگونه مراسمی، استخوان‌ها را دور ریخت. این آیین، فوق‌العاده شبیه به مراسم زرتشتیان و ایرانیان باستان است



قایق آسمانی در حال گذر به کوهستان غربی

ضروری، تهیه می‌کردند و گمان بر این بود که ارواح آن‌ها دوباره به سرزمین اصلی خویش بازخواهند گشت.^{۱۵}

یونانیان نیز مردگان خویش را دفن می‌کردند و آنچه از داستان‌های اساطیری بر می‌آید، این است که در دهان او سکه‌ای می‌نهادند که آن نیز به خاطر کمک به او بوده است تا راحت‌تر به سوی سرزمین هادس، روان شود. به عقیده‌ی آن‌ها، مرده هنگام رفتن به سرزمین مردگان به رودی برمی‌خورد که قایقرانی پیر به نام شارون، مردگان را از رود عبور می‌دهد. او در عوض این کار سکه‌ای از آن‌ها می‌گیرد که بدون آن، مردگان در پشت رود استوکس (رودخانه‌ای سیاه) سرگردان خواهند شد.^{۱۶}

با کاوش‌های باستان‌شناسی در برخی اماکن، همانند آمفی‌پلیس (در مقدونیه) قبرهایی یافته‌اند که درون آن‌ها تندیسک‌های گلی از ایزدان نهاده شده است.^{۱۷} در بریتانیای قرون سوم و چهارم میلادی، سر بعضی از افراد را پیش از به خاک سپاری از بدن جدا کرده‌اند. در اطراف کمبریج آیینی عجیب اجرا می‌شده است که به موجب آن سر جسد‌های پیرزنان را از تن‌شان جدا می‌کرده‌اند و آرواره‌ی پایینی آن‌ها را نیز درمی‌آورده‌اند. شاید بتوان گفت این بانوان، جادوگرانی بوده‌اند و این خطر را داشته‌اند که در آن سوی مرگ با افسون خواندن، زندگی بازماندگان را مختل کنند. به همین خاطر، قدرت تکلم و افسون‌خوانی را با درآوردن آرواره، از آن‌ها می‌گرفته‌اند.^{۱۸}

در بین ایرانیان پیش از آریایی، قبرها به سه شکل حفره‌ای، خمره‌ای، و حفره‌ای با پوشش سنگی رایج بوده است. مردمان آن زمان به موقعیت خورشید در آسمان در هنگام دفن مرده اهمیت زیادی می‌داده‌اند و جهت گورها به سمت خورشید بوده است. آن‌ها مردگان را به پهلوی چپ یا راست بسته به موقعیت خورشید، دفن می‌کرده‌اند و همراه مردگان، ظروف و جواهرات آن‌ها را به خاک می‌سپرده‌اند و اغلب ظرف‌ها را بالای سر مرده و نزدیک دهان او و یا روی شکمش می‌نهادند. علاوه بر ظروف، پیکره و مهره‌هایی نیز در این مقابر به دست آمده است. آن‌ها پاهای مرده را خم می‌کرده‌اند و یکی از دست‌هایش را به طرف دهانش می‌آورده‌اند.^{۱۹} این‌گونه دفن کردن مرده، یعنی

ماهی‌گیری، شکار، برداشت محصول و ساخت ابزار را نشان می‌دادند. مقابر کسانی که قادر به تأمین هزینه‌های آن بودند، از موقوفاتی نظیر زمین، رعایا و گاهی چندین آبادی برخوردار بود که می‌بایست محصولات خود را همه ساله در اختیار مرده قرار می‌دادند. یک روحانی نیز هر روز مراسم دعا و نیایش را بر سر مقبره‌ی مرده اجرا می‌کرد. به طور خلاصه می‌توان گفت که آرامگاه، مکانی بود که شرایط لازم را برای حیات پس از مرگ فراهم می‌کرد.^{۲۰} از آنجایی که اعتقاد بر این بود که مردگان می‌بایست پس از مرگ در مزارع و باغ‌های ایزدان به کار بپردازند آن‌ها را با شابتنی‌هایی یا پاسخ‌هایی که نوعی طلسم بود همراه با تندیسک‌های فلزی یا سنگی براق دفن می‌کردند. وجود این طلسم‌ها به همراه مرده باعث می‌شد که او بتواند در آن جهان از کارهای سخت خدایان شانه خالی کند.^{۲۱}

در بین‌النهرین باستان نیز همراه مردگان در گورها، لوازم شخصی او یافت شده است. آن‌ها حتی اگر این وسایل را با مرده دفن نمی‌کردند، دست به آن‌ها نیز نمی‌زدند، زیرا آن‌ها را به گونه‌ای، تابو می‌دانستند و همراه با لوازم شخصی مرده، اشیاء دیگری نیز دفن می‌شد که اثاث تدفین به شمار می‌رفت و آن‌ها را جهت ادامه‌ی حیات در آن جهان ضروری می‌دانستند. در مواردی نیز دیده شده گل‌های (گل رس رنگ شده با اکسید آهن) روی گور پاشیده شده و در گورهایی دیگر، بر اسکلت و اشیاء پیرامون مرده نیز از این گل سرخ رنگ دیده شده است. در فلات مرکزی ایران (پیش از آریاییان) نیز چنین موردی دیده شده است.^{۲۲} و سرخ‌پوستان آرتک نیز برخی مواقع مجموعه‌ها را به طور افقی برش داده‌اند و قرمز رنگ کرده و بر روی زانوان اجساد نهاده‌اند.^{۲۳} گمان بر این است که گل‌های را به خاطر رنگ سرخش به خون تشبیه می‌کرده‌اند که نماد زندگی و نیرو به شمار می‌آورده‌اند و ریختن آن بر مردگان می‌توانسته همانند غذاهایی که در گور می‌نهادند به آن‌ها قوت و نیرو بخشد.^{۲۴}

اوگاریت‌های فنیقیه برای مردگان خویش آب و غذا فراهم می‌کرده‌اند. آن‌ها کوزه‌های آب را درون زمین می‌نهادند که ذخیره‌ی آب مردگان بود. حتی آن‌ها برای افرادی که دور از وطن مرده بودند نیز مقابری همراه با لوازم



از پی تعلیم، او را گورکن
پس به چنگال از زمین انگیخت کرد
زود زاغ مرده را در گور کرد
دفن کردش پس بپوشیدش به خاک
زاغ از الهام حق بد علمناک
گفت قابیل آه شد بر عقل من

که بود زاغی زمن افزون به فن»

در همه جای جهان زمانی که مرده را دفن می کرده‌اند همراه با او اشیایی به خاک می‌سپردند و مواد غذایی نیز برای او در قبر می‌نهادند. نمونه‌ی برجسته آن را در اساطیر و باورهای مصر می‌توان یافت. مصری‌ها علاوه بر این که در گورها، تمام اسباب و آلات زندگی را می‌نهادند، اجساد را نیز مومیایی می‌کردند تا از پوسیدن آن جلوگیری شود. به نظر آنان اولین کسی که اقدام به مومیایی مردگان کرد، ایزیس بوده است. او پیکر شوهر خود یعنی اوزیریس را که کشته شده بود، مومیایی کرد. به این خاطر ایزیس، را نگهبان مردگان می‌دانند، زیرا مانع از ویرانی بدن می‌شود. ازجمله ایزدان دیگر، نوت می‌باشد که درون تابوت سنگی، نقش ستاره‌گون او را به گونه‌ای نقش می‌کردند که روی شخص مومیایی شده قرار بگیرد و نگاهی مادرانه به مرده افکند.^۸

مصریان به جنبه‌ای از انسان قائل بودند و آنرا «کا» می‌نامیدند که بیانگر نیروی حیاتی و زیستی آدمی است. این واژه در حالت جمع به معنی قوت انسان نیز به کار می‌رود. هدایایی که درمقابر گذاشته می‌شدند صرفاً به نیوی حیاتی یا کای مرده تقدیم می‌شد.^۹ به واسطه‌ی این «کا» زندگی در مقبره ادامه می‌یافت. قبر ماوا و مسکن مردگان بود و از آنجا که زندگی آنان بر اساس زندگی زمینی درک و فهمیده می‌شد، تأمین نیازمندی‌های آنان، مسئله‌ای اساسی بود. به همین خاطر ساختمان مقابر براساس رفع این نیازها طراحی شده بود که علاوه بر آب و غذا و دیگر لوازم که در مکان‌های خاصی از گور، برای مردگان به جا می‌نهادند، در قسمت‌های روبنایی مقبره، راهروها و اتاق‌ها را توسط نقاشی‌ها و حجاری‌ها تزئین می‌کردند و صحنه‌هایی چون

درجه دومی صعود می‌کنند که مورد پرستش بازماندگان هستند. اما مسئله‌ی به الوهیت رسیدن مردگان هرگز در بین زرتشتیان اتفاق نمی‌افتد، هرچند آن‌ها به درگذشتگان احترام می‌نهادند و برای شادی ارواح آنان مراسم دعا و نیایش برپا می‌داشتند، اما هرگز مردگان را نپرستیده و برای آن‌ها موقعیتی خداگونه قایل نبوده‌اند. در مقوله‌ی اهمیت دادن به مردگان، مردم مصر تا آن حد پیش رفتند که معتقد شدند جسد در زندگی جاودانی پس از مرگ هم سهیم است، به همین خاطر باید از فساد و تلاشی آن پیشگیری کرد. با این توجه، آن‌ها برای پیشگیری از پوسیدن و تباهی اجساد، اقدام به مومیایی اجساد کردند. به خاطر بیان بهتر مطالب، آن‌ها را در سه بخش کلی دسته‌بندی می‌کنیم تا بهتر بتوان به جزئیات پرداخت.

دفن مردگان:

تدفین مردگان در زیر خاک را گویی انسان‌ها با گذر ایام و تجربه فراگرفته‌اند که خود باعث پیدایش تعداد بی‌شماری از اساطیر در مورد مرده و شیوه‌ی دفن و جهان پس از مرگ او شده است در روایات دینی اسلامی نخستین سنت تدفین، توسط قابیل صورت می‌گیرد که برادرش را دفن می‌کند و این کار را با الهام از کلاغی انجام می‌دهد. مولوی این داستان را بدین صورت به نظم کشیده است:^۷

«کندن گوری که کمتر پیشه بود

کی ز فکر و اندیشه بود

گر بدی این فهم مر قابیل را

کی نهادی بر سر او هابیل را

که کجا غایب کنم این کشته را

این به خون و خاک در آغشته را

دید زاغی، زاغ مرده در دهان

برگرفته، تیز می‌آمد چنان

از هوا زیر آمد و شد او به فن



اسطوره‌های مربوط به مراسم مرگ و تدفین در مرحله‌ی اول، خود معلول مراسم هستند و در مرحله‌ی دوم به اساطیری علت‌شناختی و توجیهی بدل می‌شوند که فلسفه‌ی انجام مراسم و آیین‌های مربوط به مردگان‌اند. هرچند که آن مراسم، آیین‌های عملی هستند، اما درواقع سمبل‌ها و روایتهایی هستند که دارای هسته و عاملی اسطوره‌ای می‌باشند که سبب شکل گرفتن آن‌ها بوده‌اند

گورستان نمادی از جامعه:

به خاطر این که گورها را مأوا و منزل اخروی مردگان می‌پنداشتند، در عظمت و شکوه آن تلاش فراوان می‌کردند. معمولاً بزرگان و شاهان، قبرهای خویش را قبل از مرگ آماده و همانند کاخی مجهز می‌کرده‌اند. بازماندگان از آنجایی که برای اموات ارج و اهمیتی تا حد پرستش قایل بوده‌اند، پیوسته به زیارت قبور آن‌ها می‌رفته و برای درگذشتگان نیایش و قربانی و تقدیس می‌کرده‌اند. نمونه‌ی آشکار و بارز این سنت در عهد کهن، اهرام ثلاثه‌ی مصر می‌باشد که در واقع کاخ‌های مردگان‌اند؛ کاخ‌هایی که مردم عادی در اطراف آن بسیار ساده‌تر دفن شده‌اند؛ به همان صورتی که در ایام حیات زندگی می‌کردند. قبر شاهان پر از تجملات زندگی بود، همان‌گونه که کاخ‌های ایام حیاتشان سرآمد خانه‌های آن شهر و از همه غنی‌تر بود.

رواج «جامعه‌ی طبقاتی» در عالم مردگان و قبرستان‌ها نتیجه‌ی مستقیم به خاک سپاری مردگان است. در بین اقوامی که مردگان خویش را می‌سوزانند و یا در دخمه می‌نهند هرگز چنین پدیده‌ای به وجود نیامده است؛ البته باید قبور برخی از شاهان هخامنشی و ساسانی که در تخت‌جمشید و نقش رستم قرار دارند از این قاعده مستثنی کنیم. ممکن است این شاهان سنت باشکوه‌سازی مقبره را از ملل مفتوحه، همچون بابل و مصر فرا گرفته باشند.

همان‌گونه که ذکر شد، صندوق‌های سنگی قبر، واقع در تخت جمشید می‌تواند تقلیدی از مصریان باشد. گذشته از این موارد اندک، نه در ایران کهن و نه در هند هرگز مقبره‌ای ساخته نشده و هرگز مردم به پرستش و نیایش مردگان و نیاکان در گذشته‌شان روی نیاورده‌اند که می‌توان از این مراسم به عنوان عامل مثبت اجتماعی یاد کرد، زیرا اگر ظلم و ستمی از طرف شاهان و بزرگان به مردم و طبقات فرودست می‌شده است صرفاً در زمان حیات آن‌ها بوده است اما در جوامعی مثل چین و مصر شاهد هستیم که پادشاهان خودکامه برای برپایی ساختمان‌های باشکوه مقابر خویش، چه ظلم‌هایی که بر مردم روانی داشته‌اند، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر انسانی.

علاوه بر این زیان‌های انسانی و اقتصادی که متوجه یک نسل بوده است، تدفین مردگان در خاک و ساخت آرامگاه، یک نتیجه‌ی فرهنگی نیز دربرداشت که نتایج آن گریبان‌گیر نسل‌های زیادی در طول تاریخ بوده و آن سنت مرده‌پرستی است که طی آن، اموات را واسطه‌ی بین خود و خدا می‌دانسته‌اند و هدایای مادی و معنوی فراوانی را تقدیم آن‌ها می‌کردند.

رودخانه‌ای عریض می‌رسد که عبور از آن، بس مشکل است؛ به همین دلیل سگی را می‌کشند و همراه جسد می‌کردند، تا به خیال آنان روح سگ زودتر به آن سو برسد و صاحبش را در عبور از رودخانه یاری دهد. همچنین بقایای انسان نیز در گوشه و کنار گورهای آنان یافت شده که ممکن است نقشی همانند سگ‌ها ایفا می‌کرده‌اند. همان‌طور که گفته شد، ساکنان چوپیکوارو نیز همراه درگذشتگان، سگ‌هایی را دفن می‌کرده‌اند. در برخی از نقاط دیگر مجسمه‌هایی از سگ یافت شده است که آن مجسمه‌ها نیز به گونه‌ای نقش همراه برای مرده را داشته‌اند.^{۳۷}

در مصر نیز حیوانات را دفن می‌کردند، اما نه همراه مرده، بلکه آن جانوران را چنان مقدس می‌پنداشتند که آن‌ها را شایسته‌ی تدفین می‌دانستند. مثلاً در مورد «ورزای آپیس» شخص پادشاه موظف بود که مراسم خاک‌سپاری را به جای آورد. همچنین در سقره (saqqarah) اجساد مومیایی شده‌ی ورزاهای مقدس به دست آمده و از قرابین پیداست که برای آن‌ها مراسم تدفین باشکوهی ترتیب می‌داده‌اند و آن حیوانات را در تابوت‌های سنگی یک پارچه، از جنس سنگ سیاه یا خارای بنفش نهاده‌اند.^{۳۸} نمونه‌ی این قبرهای سنگی را می‌توان در تخت‌جمشید، مانند قبر اردشیر دوم دید که درون سنگ‌ها را به صورت مستطیلی شکل خالی کرده‌اند و سرپوشی سنگی بر روی آن نهاده‌اند که به‌نظر می‌رسد این سنت دفن مردگان را از مصریان گرفته‌اند، زیرا گذشته از آن که استخوان‌ها را در ستودان می‌نهاده‌اند که صرفاً حفره‌ای در دل سنگ یا کوه بوده است، قبر کورش، نخستین شاه هخامنشی درون اتاقچه‌ای است که پیکر او را بر تختی نهاده بوده‌اند و در آن جا اثری از این صندوق‌های سنگی مشاهده نمی‌شود.

در مصر، علاوه بر ورزا، گورهایی نیز دیده می‌شود که تمساح را به دقت مومیایی کرده، در آن نهاده و در کنار آن‌ها نوزادان و حتی تخم‌هایشان را نیز دفن کرده‌اند. علاوه بر این، صدها نوع جانور، پرنده، ماهی و خزنده که مورد پرستش ساکنان باستانی دره‌ی نیل بوده‌اند نیز در خاک مدفون گردیده‌اند. نمونه‌ی فراوان این مقابر حیوانی را در «بنی حسن» می‌توان یافت، زیرا «گورستان گربه‌ها» نیز در آنجا واقع است. به خاطر این تقدس بیش از حد حیوانات برای مصری‌ها و دلسوزی‌ای که باعث می‌شده است پیکر بی‌جان آن‌ها را دفن کنند بوده است که هرودوت می‌نویسد: «مصریان مذهبی‌ترین آدمیان روی زمین بودند».^{۳۹}



با یا روح آنی که به شکل شاهین با سر انسان در حال پرواز به بالای سر مومیایی آنی در آرامگاه او

بازگشت مردگان داشتند. مردم ژاپن نیز از مردگان می‌ترسیدند و احترامی که به آن‌ها می‌نهادند ناشی از ترسشان بود.

«ویل دورانت می‌گوید که مردم ژاپن از مردگان می‌ترسیدند و به پرستش آنان می‌پرداختند و برای رام کردن آنان اشیای گران‌بهای در قبور می‌نهادند مثلاً در گور مردان شمشیر و در گور زنان، آینه می‌نهادند. همچنین هر روز در برابر الواح نیاکان دعا می‌خواندند و گاهی که بزرگی درمی‌گذشت ملازمانش را با او به خاک می‌سپردند تا در سفر آخرت همراه و مدافع او باشند».^{۲۲}

بومیان مکزیکی، مردگان را در سکوهایی کوتاه یا زمین دفن کرده‌اند و مهم‌ترین ودیعه‌ی تدفینی، پیکره‌های سفالینی است که در گور نهاده‌اند. این پیکره‌ها معمولاً مجسمه‌های توخالی از سگ‌های پرواری هستند که در مکزیکی پرورش می‌یافتند که همراه مردگان شوند و آنان را به آن سو رهبری نمایند.^{۲۳} البته سنت‌های تدفین بین اقوام بومی ساکن مکزیکی متفاوت است. مثلاً در تئوتی اوآکان (مرکز فرهنگی قدیم مکزیکی) مردگان را در گودال‌هایی چهارگوش مدفون می‌ساختند؛ دیواره‌های این گودال‌ها از خشت و سقف آن از سنگ بود و در کنار مرده، سفالینه، نقاب و دیگر ودایع می‌نهادند.^{۲۴} در برخی جاها مردگان را در گورهایی پوشیده از حصیر می‌نهادند و همراه او نیز ودایعی دفن می‌شد. در چوپیکوآرو (chupicuaro) در میان گورستان، حوضچه‌هایی قرار دارد که در هنگام تدفین مردگان، در آن آتش می‌افروختند. در این منطقه در گورها، اسکلت‌هایی وجود دارد که سرشان را از بدن جدا کرده‌اند همانند آن چیزی که در بریتانیا شاهد آن بودیم. برخی جمجمه‌ها را به طور افقی برش داده و قرمز رنگ کرده‌اند و بر روی زانوان بعضی اجساد نهاده‌اند. گورهایی نیز یافته شده که دارای اتاقک زیرزمینی هستند و با پله به سطح زمین می‌رسند.^{۲۵}

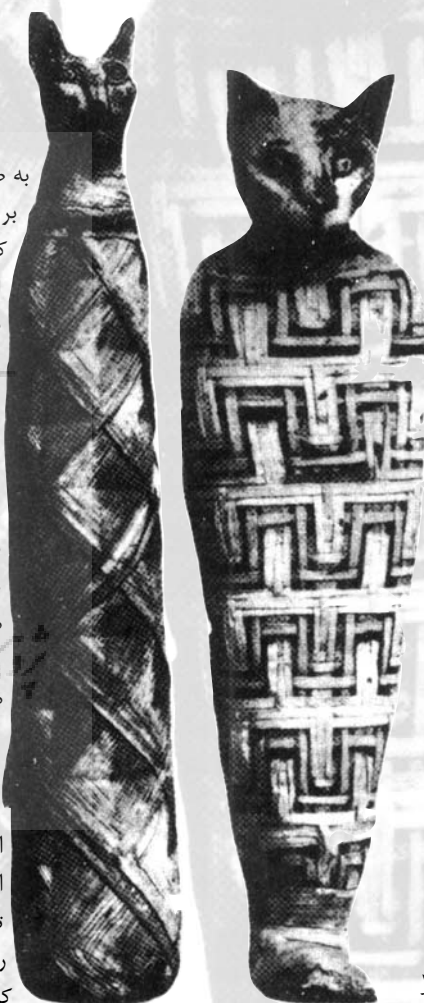
در نزدیکی محل زندگی قوم میشتک غاری در بالای کوه قرار داشته است که آن را دروازه‌ی بهشت می‌پنداشته‌اند. آن‌ها مردگان خود را در آن غار، طوری دفن می‌کرده‌اند که روح به آسانی بتواند به سرزمین شادی دست یابد.^{۲۶} تدفین مرده با یک جانور:

در بسیاری از نقاط مختلف دنیا می‌بینیم که همراه با مرده جانوری دیگر را که معمولاً سگ می‌باشد دفن کرده‌اند. دفن این حیوان بنا بر اسطوره‌هایی بوده که اغلب برای راهنمایی و کمک به مرده در مسیر آخرت دفن می‌شده‌اند. میشتک‌ها تصور می‌کردند که روح در سفر به قلمرو مردگان به

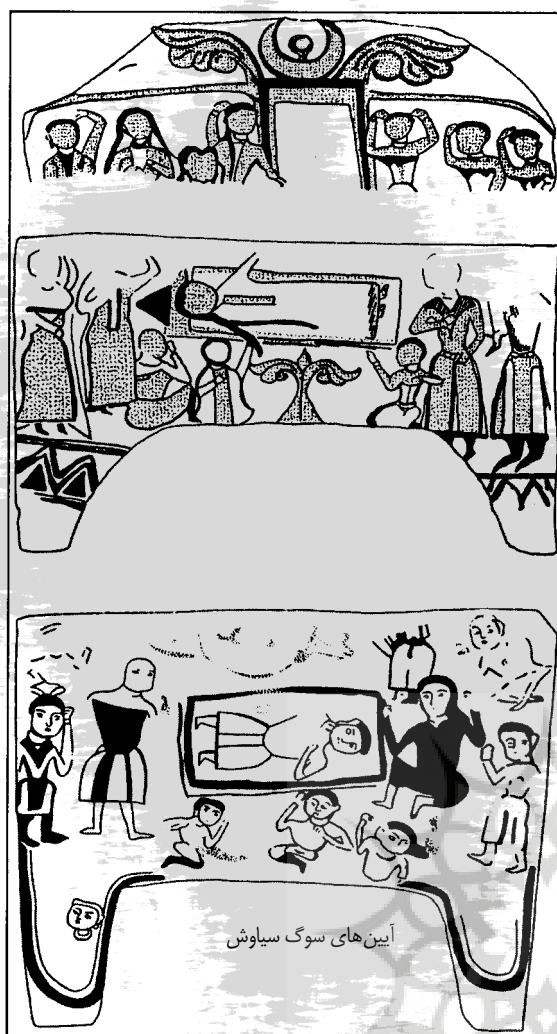
به صورت چمباتمه زده، علاوه بر فلات ایران در بین ساکنان کهن مکزیکی نیز رایج بوده است. آن‌ها نیز مردگان را به این حالت در قبرهایی که به شکل خمره است، می‌نهادند.^{۲۷} آن‌ها خمره را نماد زهدان می‌دانسته و مرده را در حالت جنینی قرار می‌داده‌اند، زیرا اعتقاد داشته‌اند که مردگان پس از مرگ دوباره متولد می‌شوند.

دکتر بهرام فره‌وشی معتقد بوده است که «اندیشه‌ی زایش و مرگ، یکی از نخستین اندیشه‌های فلسفی ایرانیان بود. به مرگ اندیشیدند و آن را نوعی تولد دیگر پنداشتند و از این رو درگذشتگان را به شکلی که در شکم مادر دارند با پاها

و دست‌های جمع شده بر روی سینه، به خاک سپردند تا به همان‌گونه که به این دنیا آمده‌اند به دنیای دیگر وارد شوند. بر روی گور که آن را همچون خانه‌ی آخرت می‌پنداشتند، سنگ‌ها و الواح گلی، به صورت خرپشته و شیروانی مانند گذاشته شده است و این ادامه‌ی سنت خانه‌سازی آنان در مناطق باران‌خیزی است که از آنجا، کوچ کرده بودند. این روش بام‌سازی در نخستین گورهای دوران هخامنشی مانند آرامگاه کورش بزرگ نیز دیده می‌شود».^{۲۸} در بین‌النهرین باستان، در برخی مناطق آن، گورهایی پیدا شده است که مردگان را دست و پا بسته دفن کرده‌اند و این به ترسی برمی‌گردد که از



در بسیاری از مناطق مصر، گربه حیوانی مقدس شمرده می‌شود و مومیایی و با همان مراسم انسان‌ها دفن می‌شود



آیین‌های سوگ سیاوش

با گل اندود شده بود، می‌گذاشتند. مراسم تدفین برای مردم عادی، ساده برگزار می‌شد و دادن نذورات مرسوم، به عهده‌ی پسر ارشد مرده بود. برای شاهان، تشریفات خاصی به عمل می‌آمد. مردم در سوگ می‌نشستند، گریه می‌کردند و نوحه می‌خواندند. کارگزاران جامه‌ی قرمز می‌پوشیدند و غلامان با دستبندهای طلا به زاری می‌نشستند. دردفن جسد هیچ گونه‌ای وقفه‌ای جایز نبود. آن که جسدش بر روی زمین مانده است روحش در زمین استراحت نمی‌کند.^{۳۳}

دفن مردگان در خانه:

در برخی از اماکن به خاطر اهمیتی که به مردگان می‌دادند، آن‌ها را جزئی از اعضای خانواده و بعضاً منشأ خیر و برکت برای بازماندگان می‌دانسته‌اند. اقوام مایا، آن‌هایی که در روستاها زندگی می‌کردند، عادت داشتند که مردگان خویش را زیر خانه دفن کنند. بعد از این عمل، آن‌ها دیگر در آن منزل نمی‌ماندند، بلکه آن خانه را ترک می‌کردند و به جایی دیگر می‌رفتند. هنگامی که آن خانه بر اثر عوامل طبیعی فرسایش می‌یافت و فرو می‌ریخت، ممکن بود خانواده‌ی دیگری در آنجا ساکن شوند و خانه‌ی جدید خویش را بر خرابه‌های بنای قبلی برپا کنند. چنین خانه‌هایی طبیعتاً نسبت به دیگر خانه‌ها از سطح بلندتری برخوردار بودند.^{۳۴} مردم بومی ایران، پیش از آریاییان، مردگان خود را در کف خانه‌ها به خاک می‌سپردند و بدن مرده را با اکسید آهن، سرخ‌رنگ می‌کردند و در پیرامون او چیزهای مورد نیازش را قرار می‌دادند. آن‌ها مردگان را نزدیک اجاق خانه به خاک می‌سپردند تا در زندگی خانواده و خوردن غذا شرکت کنند.^{۳۵} گویی همین سنت بومیان ایران بعدها در

گذشتگان تصور می‌کردند
همان‌گونه که خورشید در این
جهان می‌تابد و همه جا را نورانی
می‌کند، درجهان تاریک مردگان نیز
خورشید می‌تابد و یا خورشیدهایی
آن مکان تاریک را روشن می‌کنند،
همان‌گونه که مصری‌ها بر این
باور بودند که خورشید، شبانگاهان
که در غروب ظلمت فرو می‌رود در
آن سوی قلمرو زندگان، جهان
اموات را روشن می‌سازد.

دوچرخ، سلاح‌ها و اسباب و آلات جشن از جمله قطعات بزرگ گوشت خوک دفن می‌شدند. برخی از ظرف‌ها که خاص مجالس جشن بوده‌اند به دست آمده از اواخر عصر آهن یعنی پایان قرن اول ق. م. یا اوایل قرن اول میلادی شامل صراحی، پیاله‌های شراب، سه پایه برای حفاظت از آتش پخت و پز گوشت وجود داشته‌اند. در بریتانیا قبر نسبتاً کم می‌باشد. آن‌ها آیین‌های خروج روح از بدن را داشته‌اند که طی آن بدن در معرض هوا قرار می‌گرفت تا متلاشی شود و روح، جسم را ترک گوید. هنگامی که روح، بدن را ترک می‌کرد این امکان پدید می‌آمد که بدون هرگونه مراسمی، استخوان‌ها را دور ریخت.^{۳۶} این آیین، فوق‌العاده شبیه به مراسم زرتشتیان و ایرانیان باستان است و اگر این نژاد انگلیسی‌ها که اقدام به این کار می‌کرده‌اند از هند و اروپاییان باشند، می‌توان نتیجه گرفت که این سنت ریشه در عهد کهن‌تر دارد یعنی هنگامی که هند و اروپاییان در جوار یکدیگر می‌زیستند.

مردمان بین‌النهرین نیز در ساختن ساختمان‌هایی بر روی قبرهای بزرگان دستی داشته‌اند. قبور پادشاهان باستان در اور، بدون توجه به محتویات آن‌ها از لحاظ معماری شایان توجه است. چون این قبور، استفاده از سنگ، گنبد و سرداب هلالی شکل را نشان می‌دهد که برای ساختن همه‌ی آن‌ها از سنگ و آجرهایی که در کوره پخته می‌شده و خشت‌های خام گلی استفاده می‌شده است.^{۳۷} سومریان نیز همانند مصریان باستان به هنگام مرگ شاهان، زنان و ملازمان دربار این شاهان را نیز قربانی کرده‌اند.^{۳۸} در گورستان سلطنتی اور تا هفتاد و چهار نفر برای همراهی پادشاه در گذشته، مدفون گردیده‌اند.

حائز اهمیت است که دفن گردونه‌ها که مشخصه‌ی دوره‌ی کیش و اور می‌باشد در شوش ایران نیز یافت شده است. فرستادن ملازمین شاه به کام مرگ برای این که در سفر آخرت همراه او باشند در لوحه‌ای به خط میخی ملقب به «مرگ گیل گمش» به دست آمده است.^{۳۹} اما در دوره‌ی بابل جدید، مردگان را در تابوت‌هایی از گل پخته با دهانه‌ای بیضی شکل و سرپوشی که



مرده، خود مبدل به علمی شد که «فانگ شوی» (fungshui) نام گرفت. فانگ شوها یا «تی - لی - شین - سنگها» (Ti- Lishien- sheng) کسانی بودند که محل مناسب برای کندن گور، رطوبت زمین، وزش بادهای خلاصه کلیه شرایط مناسب برای حفر قبر را می دانستند. این ها میلیون ها چینی را در یافتن قبور مردگان خود یاری می کردند.^{۳۲} البته این سنت ها بر برخی از اندیشمندان گران می آمد، همیشه بوده اند عده ای که عکم مخالفت با این خرافات را برافرازند و در تنویر اذهان عمومی بکوشند. مثلاً در همین چین از شخصی به نام «جوانگ - دزو» نام می برند. «جوانگ - دزو» از پیروان و طرفداران مکتب دائو بود. چون در اواخر حیاتش از او خواستند که اجازه دهد مقبره ای باشکوه برای او بسازند، جواب داد که «ملکوت و زمین تابوت من اند. خورشید و ستارگان کفن و تمامی خلقت، تدفین من. شکوه مندر از این چه می خواهم.»^{۳۳} مردمان ژاپن نیز به خاطر ترس از مردگان به پرستش آنان می پرداختند و برای پیش گیری از خطر آنان و رام کردنشان اشیایی گران بها در قبور می نهادند تا پیوسته بدانان سرگرم باشند و در آنجا برای خود به زندگی بپردازند و نخواهند که به سراغ زندگان آیند.

آن ها هنگامی که بزرگی می مرد، ملازمانش را با او به خاک می سپردند تا در سفر آخرت ملازم و مدافع آنان باشند.^{۳۴} در فرانسه و آلمان در اوایل عصر آهن (قرن هفتم و ششم پیش از میلاد) افراد بلندمرتبه زیر تپه های بزرگ، همراه با کالسکه هایشان و اسباب و ابزار فراوان که نشانه ی جشن بود، دفن می شدند. در هوفدوخ آلمان، در قرن ششم ق. م. یک شاهزاده را در تخت خوابی برنزی همراه با کالسکه اش و ظرفی به گنجایش چهارصد لیتر پر از شراب و چندین ظرف شاخ مانند برای نوشیدن آن دفن کرده اند. در اواخر این عصر، در میان گل ها و بخش هایی از بریتانیا، افراد بلندمرتبه با اراجه های

روند به الوهیت رسیدن شاهان در چین به این صورت بوده است که با نام فرمانروای مرده به پیشگویی می پرداختند. برای این پیشگویی، نام او را بر استخوان گاوی نوشته و با میله ای داغ شده، آن را حرارت می دادند و به تفسیر شکاف های ناشی از حرارت می پرداختند. این فرمانروایان، اندک اندک موقعیتی ایزدگونه یافتند و رابط میان خدا و مردم شدند؛ زیرا با این پیشگویی ها «نام» آن ها آینده را به زندگان نشان می داد. اینان در باور مردم، نیکخواه و مراقب سعادت منطقه بودند و تا زمانی که از فرمانروای زنده حمایت می کردند، فرمانروای زنده را قدرت و شکوه بوده و زمان روی گردانی شان، هنگامه ی نزول آنان به حساب می آمد. در واقع فرمانروایان مرده، چونان پدری مراقب فرمانروایان زنده بودند و رفتار آنان را از جهان ارواح کنترل می کردند. در دوره ی فرمانروایان شانگ، این مردگان به چنان مقام والایی رسیده بودند که همانند خدایان برای آنان قربانی می دادند. همین طور مجرمین و اسیران بی گناه در گورها بدین دلیل به قتل می رسیدند که در گور و در جهان دیگر، خادم و پاسدار فرمانروا باشند و به پاداش این کار، حاکم مرده اعقاب و بازماندگان آنان را به واسطه ی پیشگوها از آینده باخبر می کرد.^{۳۵}

نظیر این کار را در بین مردمان گینه ی نو نیز می بینیم. آن ها کاسه ی سر نیا را نگهداری می کردند و توسط جادوگر در مواقع نیاز با آن جمجمه به شور می نشستند. این جمجمه با حضورش در بین اعضای خانواده یادآور می شد که نیا حافظ آداب و رسوم و قواعد سنتی است. خشنودی او باعث برکت برای بازماندگان و خشمش، خشکسالی و بدقالی را برای آنان در پی داشت.^{۳۶} انتخاب محل مناسبی برای گور در عقیده چینیان اهمیت زیادی داشت، حتی خانواده می توانست تمام اندوخته ی خود را با کمال میل، صرف یافتن محل مناسب برای تدفین مردگان خود کند. یافتن محل مناسب برای تدفین



آزتک‌ها به جز افرادی که قربانی
ایزد باران می‌شدند، بقیه را
می‌سوزانند. خاکستر مرده را با
گوهری سبز رنگ که نماد قلب مرده
بود در جعبه‌ای سنگی و مزین
می‌نهادند و چهار سال برایش جشن
مخصوصی به پا می‌کردند. این
مدت برای این بود که اعتقاد داشتند
مرده در راه سفر به میکتان (جهان
پس از مرگ) است و باید با این
آیین‌ها او را نیرو و توان بخشید

مرده در گور نمی‌نهادند. کتب عهد عتیق برخی از این مراسم را بیان کرده‌اند مثلاً در کتاب حزقیال نبی آیات ۲۶ و ۲۷ با لحنی انذارگونه می‌گوید:
«بزرگان ماشک و توبال در آنجا خفته‌اند و قبرهای مردمانشان گرداگرد ایشان است. این مردانی که زمانی در دل همه رعب و وحشت ایجاد می‌کردند حال با رسوایی مرده‌اند. آنان مانند سرداران نامور که با سلاح‌ها و شمشیرها و سپرهای خود باشکوه فراوان به خاک سپرده می‌شوند، دفن نشده‌اند؛ بلکه مثل اشخاص عادی دفن شده و به دنیای مردگان رفته‌اند، زیرا در زمان حیات خود باعث رعب و وحشت بودند.»^{۴۷}

در جایی دیگر درباره‌ی دفن بزرگان این قوم می‌گوید: «بنابراین موسی، خدمتگزار خداوند، چنانکه خداوند گفته بود در سرزمین موآب درگذشت. خداوند او را در دره‌ای نزدیک بیت فغور در سرزمین موآب دفن نمود، ولی تا به امروز هیچ کس مکان دفن او را نمی‌داند.»^{۴۸}

چندی بعد یوشع، خدمتگزار خداوند در سن صد و ده سالگی درگذشت و او را در تنه سارح در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش که ملک خود او بود دفن کردند»^{۴۹}

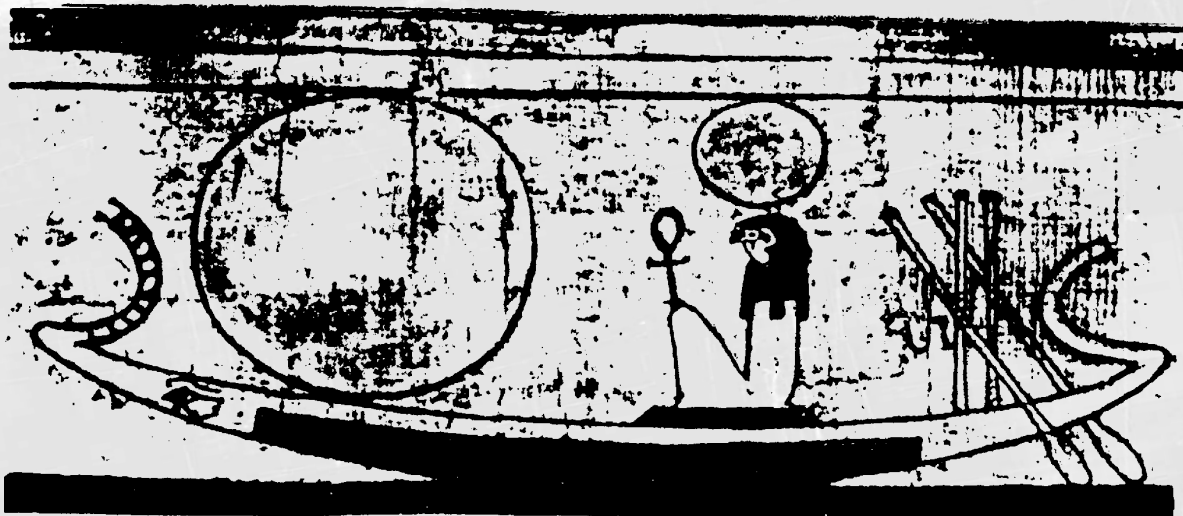
«استخوان‌های یوسف را که اسرائیلیان موقع خروج از مصر با خود آورده بودند، در شکیم، در قطعه زمینی که یعقوب از پسران «محور» به صد تکه نقره خریده بود، دفن کردند»^{۵۰} آیه‌ی اخیر نشان می‌دهد که پیکر مرده برای پیروان این دین مقدس بوده است و استخوان‌ها را نیز گنجینه‌ای معنوی می‌دانند که باید به ملک خویش برسد. در دین مسیح مرده را در کفن می‌پیچیدند و در گور می‌نهادند در «اعمال رسولان مسیح» از کتب عهد جدید آمده است:

«به محض این که حنانيا (کسی که به پطرس درباره‌ی قیمت زمینی که فروخته شده بود و نصف پول آن را آورده بود، دروغ گفت) این سخن (یعنی سخن پطرس که به او گفت: حنانيا شیطان قلب ترا از طمع پر کرده است...) را شنید بر زمین افتاد و جابه‌جا مرد. پس جوانان آمدند و او را در کفن پیچیدند و به خاک سپردند.»^{۵۱} در یونان باستان نیز اشاره‌ای به این شده است که مردگان

را در کفن می‌پیچیده و دفن می‌کرده‌اند. در داستان اودیسه آمده است که چون او به جنگ تروا رفت، به خاطر این که در بازگشت دیر کرد، عده‌ی زیادی به خواستگاری همسرش رفتند و خواستار ازدواج با او بودند. او که هنوز به آمدن اودیسه امید داشت به آن‌ها گفت که باید برای پدر اودیسه کفنی ریزباف، تهیه کند. کار او هیچ گاه به اتمام نرسید. زیرا تمام بافته‌های روز را در شب باز می‌کرد تا این که اودیسه به سرزمین خویش بازگشت.^{۵۲}

سوزاندن مردگان:

یکی از روش‌های رهایی از اجساد مردگان، سوزاندن آن‌ها می‌باشد که از طرفی هیچ مکانی را اشغال نمی‌کند همانند تدفین که معمولاً زمین‌های زیادی را در اطراف اماکن مسکونی به خود اختصاص داده‌اند که گذشته از این که این زمین‌ها را برای مدت‌های طولانی یعنی تا زمانی که آثار قبرها برجاست بلااستفاده می‌کنند، به یک تابو نیز تبدیل می‌شوند که یک دید منفی نسبت به آن مکان‌ها در اذهان ایجاد می‌شود. برتر از این مسائل، مسأله‌ی فرهنگی است؛ چون جسد سوزانده می‌شود و خاکسترش نیز معمولاً در



پاره‌ای مواقع مورد قبول مهاجمان، یعنی آریاییان و بعد زرتشتیان قرار می‌گیرد. هنگامی که کسی در خانه‌ی زرتشتی بمیرد اما به خاطر فصل سرما و بارش باران و برف نتوانند برای مدتی او را به دخمه بزنند، جسد را موقتاً در کف خانه دفن می‌کردند تا زمانی مساعد بتوانند او را به «برج سکوت»^{۳۲} یا دخمه ببرند. در وندیداد، فرگرد هشتم، بخش دوم آمده است.

«ای دادار جهان استومند! ای اشون اگر در خانه‌ی مزدپرستان ناگهان سگی یا آدمی بمیرد و در همان هنگام باران یا برف بیارد یا باد بوزد یا تاریکی در کار فرا رسیدن باشد مزدپرستان چه باید بکنند؟ آنان باید در آنجا گوری بکنند و بر کف آن گور خاکستر یا تپاله‌ی گاو بریزند و سر آن را با تکه‌های آجر یا سنگ یا کلوخ بپوشانند. آنان باید مردار را دو شب یا سه شب یا یک ماه در آن جا بگذارند تا هنگامی که پرندگان به پرواز درآیند و گیاهان رویینند و سیلاب‌ها روان شوند و... مزدپرستان باید شکافی در دیوار خانه پدید آورند و دو مرد چیره‌دست و نیرومند را فرا خوانند و آنان باید جامه‌های خویش را به درآورند و مردار را بگیرند و به ساختمانی که از سنگ و ساروج و خاک ساخته شده است، در جایی که سگان و پرندگان مردار خوارند ببرند.»^{۳۳}

در بین‌النهرین نیز مردگان را درون دیوارهای خانه دفن می‌کردند، البته این‌ها بیشتر به خاطر دفاع از مرده در برابر هجوم کسانی بود که سعی در ربودن هدایای تدفینی داشتند، آن‌ها را در دیوارها نگهداری می‌کردند. برای مردگان ثروتمند نیز آرزویی بود که تحت حمایت زندگان باشند زیرا قبور و اموال آن‌ها ارزش حمله را داشته است.^{۳۴}

نصب سمبل‌های نور بر آرامگاه:

خورشید مظهر روشنایی بوده و هست. گذشتگان تصور می‌کردند همان‌گونه که خورشید در این جهان می‌تابد و همه جا را نورانی می‌کند، در جهان تاریک مردگان نیز خورشید می‌تابد و یا خورشیدهایی آن مکان تاریک را روشن می‌کنند، همان‌گونه که مصری‌ها بر این باور بودند که خورشید،

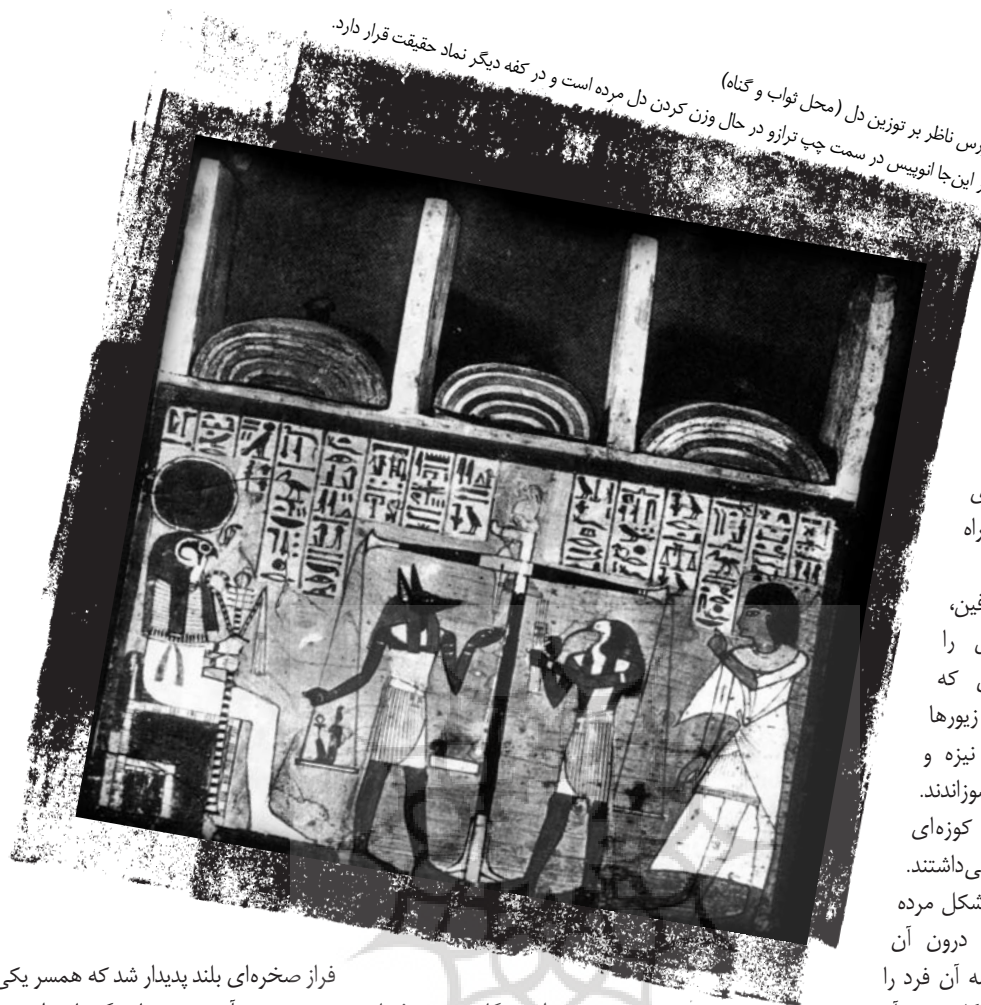
شبانگاهان که در غروب ظلمت فرو می‌رود در آن سوی قلمرو زندگان، جهان اموات را روشن می‌سازد. از آنجایی که درون قبر مکانی تاریک و سرد بود، برخی پیکره‌های خورشیدی را به عنوان سمبل روشنایی قبر بر بالای آرامگاه مرده نصب می‌کردند؛ شاید به این منظور که راه تاریک سفر آن‌ها را به جهان دیگر روشن کند؛ به خاطر این که تصور بر این بوده است که قدرت ماوراء طبیعی خورشید بر مناطق زیرین زمین نیز نافذ است. در سال‌های عصر آهن (قرون هفتم و ششم پیش از میلاد) و دوران سیطره‌ی رومی‌ها، اجتماعات سلتی «اوپا» گاهی اوقات مردگان خود را با علائم خورشیدی دفن می‌کردند تا آن‌ها در دوره‌ی اقامت در جهان زیرین در آرامش باشند. در این ناحیه، طرح‌های خورشیدی شکل بر سنگ قبرها کنده می‌شد که به گونه‌ای نمادین، تاریکی قبر را روشن می‌کرد. رابطه‌ی تابش خورشید و قبر می‌تواند بازتابی از امید به ولادت دوباره و همراه با شادمانی در دنیایی دیگر باشد.^{۳۵}

قوم آرتک نیز مردگان خویش را چمباتمه زده دفن می‌کردند و پارچه‌ای از پنبه به آن‌ها می‌بستند. کاغذهایی الیافی را به صورت دسته‌ای درمی‌آوردند تا گذر آنان را به دنیای زیرین راحت‌تر کند و راهشان را روشن سازد. لباس‌های مردگان را می‌سوزانند تا آتش آن، آنان را در گذر از دنیای سرد زیرین گرم نگه‌دارد. مهره‌هایی از یشم نیز در دهان مرده می‌گذاشتند (شبهه سکه‌ای که یونانیان در دهان مرده می‌نهادند) تا زمانی که ارواح در زیرزمین سعی دارند قلب آنان را بدزدند، یشم را به جای قلب بردارند، آن‌ها وقتی مطمئن می‌شدند که مرده از دنیای زیرین گذشته و راهش را به سوی آسمان آغاز کرده است، جسم او را می‌سوزانند. در تمام این مدت به ایزدان پیش‌کشی تقدیم می‌داشتند تا سفر آنان، آسان‌تر صورت پذیرد.^{۳۶}

مراسم تدفین در بین عبریان:

عبریان نیز همانند دیگر نقاط بین‌النهرین مردگان خویش را دفن می‌کردند و برخلاف دیگر اقوام بین‌النهرینی و مصری هیچ‌گونه فدیهای همراه

حورس ناظر بر توزین دل (محل ثواب و گناه)
در این جا انوبیس در سمت چپ ترازو در حال وزن کردن دل مرده است و در کفه دیگر نماد حقیقت قرار دارد.



و در قبرهای آن‌ها اسکلت‌های
نسوخته‌ای یافت می‌شود که همراه
با سگ‌هایی دفن شده‌اند.^{۵۵}
مایاها نیز در کنار سنت تدفین،
برخی مواقع مردگان خویش را
می‌سوزانده‌اند. آن‌ها هنگامی که
اشراف‌زاده‌ای می‌مرد بدنش را با زیورها
و هدیه‌های فراوان و چاقو و نیزه و
بعضی از بردگان یا اسیران، می‌سوزانند.
آن‌ها خاکستر متوفا را در کوزه‌ای
می‌ریختند و در معبد نگه می‌داشتند.
عده‌ای نیز مجسمه‌ای تهی به شکل مرده
می‌ساختند و خاکستر مرده را درون آن
می‌ریختند و بدین ترتیب همیشه آن فرد را
نزد خویش احساس می‌کردند و گاهی نیز آن
مجسمه مورد پرستش واقع می‌شد.^{۵۶}

فراز صخره‌ای بلند پدیدار شد که همسر یکی
از مردگان بود که فریاد زد: «من پرتوی آتش هیمنه‌تان، گورتان را دیدم.
در آن جا من به درد و اندوه‌های زندگی پایان می‌دهم، اوه چه شیرین است
مردن در کنار مرده‌ای عزیز که دوستش می‌دارم». چون این سخن را گفت از
فراز تپه به درون آتش پرید و با شوهرش به دنیای زیرین رفتند.^{۵۷} داستان
اسطوره‌ای دیگری درباره‌ی «بالدر»، یکی از ایزدان اسکاندیناوی در دست است
که با توطئه‌ی یکی از دیوان یا ضد خدایان به نام لوکی کشته می‌شود. دیگر
ایزدان مشغول آماده‌سازی ابزار تدفین می‌شوند آن‌ها تلی از هیزم را در یک
کشتی بزرگ آماده می‌کنند و پیکر بالدر را بر آن هیزم‌ها می‌نهند. نانا، همسر
بالدر که برای دیدار آخرین به سراغ شوهرش می‌رود، با دیدن او، قلبش از کار
می‌ایستد و بر عرشه می‌افتد و می‌میرد. جسدش را کنار پیکر شوهرش می‌نهند
و بعد آتش در هیزم‌ها می‌زنند و کشتی را از ساحل دور می‌کنند و بدین ترتیب
کشتی از ساحل دور می‌شود و پیکر آن‌ها طعمه‌ی آتش می‌شود.^{۵۸}

آیین‌های خاص زرتشتیان:

زرتشتیان در ارتباط با اجساد مردگان با هر دو روش گذشته مخالفند. در
اوستا نیز به صراحت با آن شیوه‌های تدفین و سوزاندن مردگان مخالفت شده
است. در ونیداد، فرگرد یکم بند ۱۲ و ۱۷ آمده است: «دهمین سرزمین و کشور
نیکی که من، اهورامزدا، آفریدم «هرهویتی» زیبا بود. پس آن گاه اهریمن
همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی گناه ناخوشودنی، «خاکسپاری مردگان» را
بیافرید». «سیزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من، اهورامزدا، آفریدم،
«چَخر»ی نیرومند و پاک بود. پس آن گاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به
پتیارگی گناه ناخوشودنی «مردار سوزان» را بیافرید».^{۵۹}

علاوه بر این‌ها در داستان‌های حماسی یونان و اسکاندیناوی نیز به
مواردی برمی‌خوریم که مرده را همانند هندوها می‌سوزانند که می‌تواند ریشه
در گذشته‌ای کهن داشته باشد و هرازگاهی در قالب این داستان‌ها هویدا
می‌شود، یعنی مربوط به زمان‌های نخستین اقوام هندواروپایی باشد که هم
هندی‌ها از این آیین‌ها اثر می‌پذیرند و هم ریشه‌هایش در بین یونانیان و
اسکاندیناوی‌ها گاه‌گاهی هویدا می‌شود.

داستان «هفت پهلوان بر ضد تبس» توسط دو تن از نویسندگان یونانی به
نام «اسکیلوس» و «اورپید» نوشته شده است و موضوع اصلی آن، مراسم
سوزاندن اجساد قهرمانانی است که همراه با پولی نیس به شهر تبس حمله
کردند. اما بنابر موافقت‌نامه‌ای که بین دو سپاه منعقد شد، آن‌ها کشته شدند و
به دستور حاکم جدید تبس یعنی کرنون از دفن کردن آنان جلوگیری شد.
خانواده‌ی این قهرمانان که ارج و بهایی به پیکر فرزندان‌شان می‌دادند به نزد
تزئوس، حاکم آتن رفتند و از او خواستند که پادرمیانی کند تا بتوانند اجساد
مردگان را دفن کنند. تزئوس با آنان همراه می‌شود و خطاب به لشکر تبس
می‌گوید: «ما نیامده‌ایم که شهر را ویران کنیم، بلکه آمده‌ایم که حق مردگان
را به آن‌ها بازدهیم». سرانجام او موفق می‌شود پس از شستن و کفن کردن
اجساد، آن‌ها را بر هیمنه‌های مخصوص سوزاندن نهد و آتش در خرمن هیزم
زند. چون مادران دلسوخته، جسد فرزندان‌شان را بر خرمن هیزم‌ها دیدند آسوده
خاطر و شاد شدند. هنگامی که آتش در سوزاندن و شعله کشیدن بود زنی بر



شخص در گذشته، مکانی مناسب در میان نیاکان عطا کند و به سایر خدایان نیز به نیابت از جانب عزیز از دست رفته، متوسل می‌شوند. از خدای آتش می‌خواهند که شخص مرده را سالم به قلمرو نیاکانش ببرد. به محض سوخته شدن، خاکستر و استخوان‌های متوفا را یا درون یک رود مقدس می‌ریزند یا دفن می‌کنند.

ساده‌وها (قدیس‌های تارک دنیا) بچه‌های کوچک را معمولاً بی‌آن که بسوزانند مدفون می‌کنند. بعد از مراسم سوزاندن جنازه، اعضای خانواده به طرف جویبار یا رودخانه‌ای برای تطهیر سنتی خود رهسپار می‌شوند. به علت مرگ، خانواده برای مدت زمانی معین در یک حالت ناپاکی خواهند بود و باید از برخورد با دیگران تا آنجا که می‌توانند اجتناب ورزند. روح شخص مرده برای چند روز بعد از درگذشت به حالت شبی درمی‌آید و باید از راه برگزاری

مراسمی به نام «شراده» به او غذا داده شود تا موقعی که به قلمرو نیاکان برود. پسر بزرگ شخص متوفا به شبح، آب و گویچه‌هایی از برنج، برای خنک کردن روح پس از سوختن، تعارف می‌کند که به روح برای سفرش نیرو و توان می‌دهد. همین که روح، رهسپار عالم دیگر شد، بزرگترین پسر باید مراسم شراده را در روز اول هر ماه در نخستین سال پس از مرگ انجام دهد و پس از گذشت یک سال، این مراسم سالیانه انجام می‌گیرد. به سبب این که برگزاری این مراسم به عهده‌ی پسر بزرگ است، هندوها برای داشتن یک فرزند مذکر اهمیت زیادی قایلند زیرا بدون داشتن پسر، متوفا برای همیشه به صورت شبح باقی می‌ماند.^{۵۴}

دو قوم مایا و آزتک نیز در کنار مراسم تدفین، آیین مرده‌سوزی نیز داشته‌اند. آزتک‌ها به جز افرادی که قربانی ایزد باران می‌شدند، بقیه را می‌سوزانند. خاکستر مرده را با گوهری سبز رنگ که نماد قلب مرده بود در جعبه‌ای سنگی و مزین می‌نهادند و چهارسال برایش جشن مخصوصی به پا می‌کردند. این مدت برای این بود که اعتقاد داشتند مرده در راه سفر به میکتلان (جهان پس از مرگ) است و باید با این آیین‌ها او را نیرو و توان بخشید. بعدها با نفوذ قوم میشتک، آزتک‌ها نیز به تدفین مردگان روی آوردند

رودخانه‌ای معدوم می‌شود هیچ اثری از مرده باقی نمی‌ماند که همانند روش تدفین هاله‌ای از رسوم و آیین‌ها و تقدسات اطراف قبر و مرده فرا گیرد و همانند روش زرتشتیان محدودیت زمانی و مکانی نیز ندارد. زیرا در هر شرایط آب و هوایی قابل اجراست. همان گونه که گذشت زرتشتیان مجبورند که مرده را در فصل سرد و هوای بارانی و شب در جایی دیگر نگه دارند و همیشه چشم به راه کرکس‌ها باشند.

در بین سایر ملت‌ها، هندوها از قدیم‌الایام به خاطر آیین مرده‌سوزی خویش مشهور بوده‌اند. آن‌ها عقیده داشتند که پس از مراسم مرده‌سوزی نیک و بد مردگان مجزا می‌شود. آنچه خاکستر می‌شود و بر خاک می‌ماند همه بد و ناکامل است و در عوض آن چه در آتش می‌سوزد و با آن بالا می‌رود همچون پوست و بقیه‌ی اعضا، پاک و بی‌عیب است. آن‌ها بر این باورند آن بخشی که از مرده با آتش بالا می‌رود، پالوده می‌شود و رخشان چون خدایان به تن مرده باز می‌گردد و بدین سان مرده شادمان و بال‌زنان و با سوار بر ارابه‌ای به دیار یمه رهسپار می‌شود و مورد استقبال نیاکان قرار می‌گیرد.^{۵۵} تاکنون هندوها این آیین را زنده نگه داشته‌اند. هنگامی که شخصی می‌میرد افراد خانواده‌اش، نعل را برای حمل کردن آماده می‌کنند؛ آن را دسته جمعی به سوی یکی از محل‌های مرده‌سوزی می‌برند و هنگامی که جسد در حال سوختن است به خواندن دعا‌های مخصوص می‌پردازند. خدای مرگ را فرا می‌خوانند تا به

بیالاید و او از آن پس همواره ناپاک ماند». ^{۶۴} مجازات چنین کسی، این است که در جایی دور از مردمان نگهداری می‌شود و پس از آن باید کشته شود.

«دخمه» در فارسی به معنی گور و قبر استعمال می‌شود و با لفظ داغ به معنی سوزاندن از ریشه‌ی «دگ» در فارسی باستان است و یادگار زمانی است که اقوام آریایی مردگان خویش را می‌سوزانده‌اند و به مکانی که این عمل در آن انجام می‌گرفته، دخمه یعنی جای سوزاندن می‌گفتند. رسم سوزاندن مردگان از زمان بسیار قدیم شاید از هنگام پیدایش دین زرتشت، منسوخ شده ولی همان لفظ به معنی محلی که مرده را در آن می‌گذارند یا دفن می‌کنند باقی مانده است. ^{۶۵} دخمه حصار دایره‌وار و برج مانند است که دور از شهر و روستا و معمولاً بر فراز کوهپایه یا تپه‌ای می‌سازند و پیکر مردگان را در آنجا روبه آفتاب و در حال نشسته (با گذاشتن دو چوب در زیر بغل‌ها) در هوای آزاد می‌گذارند تا پرنده‌ها مردارخور گوشت آنان را بخورند و پس از چندی استخوان‌های بازمانده را در گودال یا شکافی به نام ستودان می‌ریزند. ^{۶۶} دکتر فرهنگ مهر درباره‌ی رسوم تدفین مردگان می‌گوید که پس از مرگ مرده را با پارچه‌ای می‌پوشانند و سپس آن را با نیرنگ ^{۶۷} گندزایی کرده و با آب می‌شویند. برای ضدعفونی ممکن است مواد دیگری نیز به کار برند اما کاربرد نیرنگ، چهره‌ای نمادین پیدا کرده است. بعد مرده را درون پارچه‌ای سفید می‌گذارند و پنج جای بدن یعنی گردن، بازوان، کمر، زانوان و دو شصت پا را با نوار سفید می‌بندند و او را در گوشه‌ای از اتاق بر روی تخته سنگی می‌نهند به گونه‌ای که سر او به سوی شمال نباشد، زیرا شمال را جایگاه دیوان می‌دانند، به خاطر اینکه معتقدند روح مرده تا سه روز در جای خویش می‌ماند، لیوانی پر از روغن کونکات را در طول این سه شبانه روز می‌سوزانند و پس از آن، مرده را به سوی دخمه روانه می‌کنند. ^{۶۸}

در بین اقوام دیگر نیز مراسمی شبیه به این سنت زرتشتیان بوده است. مثلاً در بین النهرین، در عصر دیرینه سنگی، گوشت مردگان را پیش از دفن می‌کنند. آن‌ها بدین صورت عمل می‌کردند که ابتدا جسد را در گوری موقتی می‌نهند و پس از گندیدگی طبیعی گوشت، اسکلت را جدا می‌کردند. هدف آن‌ها این بود که با نگه داشتن اسکلت‌ها، مردگان را همیشه در کنار خویش نگه دارند که البته گاهی از این استخوان‌ها به عنوان طلسم استفاده می‌شد. ^{۶۹}

در بریتانیا در قرون اول قبل از میلاد و سده‌ی نخستین میلادی، آیین خروج روح برپا می‌شد که طی آن جسد در معرض هوا قرار می‌گرفت تا متلاشی شود و روح، جسم را ترک گوید. هنگامی که روح بدن را ترک می‌کرد این امکان پدید می‌آمد که بتوان بدون هیچ‌گونه مراسمی، استخوان‌ها را دور ریخت. ^{۷۰} کوکوم‌های (cocom) مایاپان، از قبایل سرخ‌پوست آمریکای جنوبی برای بزرگان و اشراف مراسم خاصی داشتند. آن‌ها جسد را می‌پختند تا گوشت از استخوان جدا شود و سپس با بخش جلوی جمجمه و به کار بردن صمغ نقابی تهیه می‌کردند که آن را در کنار بت‌های خانواده می‌گذاشتند. ^{۷۱} هدف این افراد نیز همانند مردمان بین النهرین باستان، نگهداری بخشی از اجزای پیکر مرده در نزد خویش بوده است.

تدفین مردگان در خاک شایع‌ترین نوع مراسم مرگ و مرده بوده و هست که در جهان انجام می‌شود و پس از آن، از نظر کمیت پیروان، سوزاندن مردگان قرار دارد و در نهایت متلاشی کردن بدن و جداسازی گوشت و استخوان که اکنون در حال فراموشی است و حتی خود زرتشتیان نیز به خاطر مسائل جمعیتی و بهداشتی موفق به انجام این کار نمی‌شوند، زیرا اجرای آن برای اجتماعات کوچک ممکن است اشکالی ایجاد نکند ولی در شهرهای بزرگ، نه تنها این مراسم به خاطر تعداد زیاد مردگان در روز، قابل اجرا نیست حتی از نظر آلودگی محیط زیست نیز مسأله‌ساز است. روش تدفین در خاک نیز مشکلات خاص خود را دارد و همان‌گونه که گفته شد باعث خرابی اراضی وسیعی می‌شود به طوری که در شهرهای بزرگ به خاطر کمبود مکان به گورهای دو یا سه طبقه روی آورده‌اند.

پی‌نوشتها:

۱. کندری، مهران (۱۳۷۲). دین و اسطوره در امریکای وسطا (پیش از کلمب). تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه). ص ۲۲۷.
۲. استروس، لوی و مالدینوفسکی و... (۱۳۷۷). جهان اسطوره‌شناسی، جلد ۱. ترجمه‌ی جلال ستاری. تهران: نشر مرکز. ص ۱۸۶.
۳. اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷). اسطوره، بیان نمادین، تهران: انتشارات سروش. ص ۷۶.
۴. مالووان، م.ا.ل (۱۳۷۶). بین النهرین و ایران باستان. ترجمه‌ی رضا مستوفی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ص ۸۳.
۵. مک کال، هنریتا (۱۳۷۳). اسطوره‌های بین النهرینی. ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. ص ۳۹.
۶. کریستن سن، آرتور (۱۳۶۳). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، جلد ۱. ترجمه‌ی احمد تفضلی و ژاله‌ی آموزگار. تهران: نشر نو. ص ۲۶۰.
۷. بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۸). مثنوی. تصحیح عبدالکریم سروش. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. دفتر چهارم ایبات ۱۳۰۷-۱۳۰۰.
۸. ویو، ژ (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر مصر. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: انتشارات فکر روز. ص ۲۴.
۹. اباذری، یوسف... (۱۳۷۲). ادیان جهان باستان، جلد ۲. تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه). ص ۱۲۶.
۱۰. همان، ص ۱۲۷.
۱۱. ویو، ژ. پیشین؛ ص ۸۳.
۱۲. فره‌وشی، بهرام (۱۳۷۴). ایران‌ویج. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ص ۲۳.
۱۳. کندری، مهران. پیشین؛ ص ۳۲.
۱۴. ژیران، ف و گ. لاکونه و... (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر آشور و بابل. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: انتشارات فکر روز. ص ۲۹.
۱۵. همان، ص ۱۵۸.
۱۶. همیلتون، ادیت (۱۳۷۶). سیری در اساطیر یونان و روم. ترجمه‌ی عبدالحسین شریفیان. تهران: انتشارات اساطیر. ص ۳۱۰.
۱۷. کومون، فرانتس (۱۳۷۷). ادیان شرقی در امپراتوری روم. ترجمه‌ی ملیحه معلم، پروانه‌ی عروج نیا. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت). ص ۶۶.
۱۸. جین گرین، میراندا (۱۳۷۶). اسطوره‌های سلتی. ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. ص ۹۴.
۱۹. شرف‌الدینی، سعیده (۱۳۷۹). چگونگی تدفین مردگان در عصر آهن در فلات مرکزی ایران. تهران: انتشارات زهد. ص ۱۵.
۲۰. کندری، مهران. پیشین؛ ص ۸۱.
۲۱. فره‌وشی، بهرام. پیشین؛ ص ۳۲.
۲۲. کوچیکی، کتاب مقدس آیین شینتو (۱۳۸۰). ترجمه‌ی احسان مقدس. تهران: انتشارات نیروانا. ص ۱۲.
۲۳. کندری، مهران. پیشین؛ ص ۳۲.
۲۴. همان، ص ۵۸.
۲۵. همان، ص ۳۲.
۲۶. همان، ص ۱۱۰.
۲۷. همان، ص ۳۲.
۲۸. ویو، ژ. پیشین؛ ص ۹۰.
۲۹. همان، ص ۹۵.
۳۰. همان، صص ۳۵-۳۳.
۳۱. استروس، لوی. پیشین؛ ص ۱۸۶.
۳۲. همان، ص ۸۳.

زرتشتیان جسد مرده را جایگاه دیوان می‌دانند زیرا مرگ را پیروزی
 اهریمن به شمار می‌آورند. به نظر آنان هرچند که فرد نیکوکار بوده
 است برای غلبه بر او به نیروی دیوی بیشتر نیاز بوده به همین
 خاطر تن انسان مؤمن جایگاه دیوان بیشتر و در نتیجه
 آلوده‌تر است. بنابراین جایز نیست چنین آلودگی را در
 بطن زمین یعنی سپندارمذ که مادر همه‌ی زندگان است
 قرارداد. همچنین آتش، فرزند اهورامزدا، را نیز نباید با
 مرده آلوده ساخت. بنابراین بهترین راه این است که
 مرده را در جایی نهند که طعمه‌ی درندگان شود و سپس
 استخوان‌ها را پس از گندزدایی در چاهی ریزند



مشایعت‌کنندگان دوبه‌دو در حالی که با یک دستمال سفید، دستان خود را به
 هم می‌پیوندند، جنازه را خیلی سریع حرکت می‌دهند تا ارواح خبیثه بدان
 نزدیک نشوند. تشییع‌کنندگان، هیچ یک نباید از چهل قدم به دخمه نزدیک‌تر
 شوند. فقط مرده‌کش‌ها می‌توانند وارد آن شوند. بالای دخمه کاملاً باز است و
 آفتاب می‌تابد و درون آن، سه ردیف بریدگی ساخته‌اند که خاص مردان، زنان
 و کودکان است. در وسط دخمه چاه بزرگ و عمیقی به نام «ستودان» یعنی
 استخوان دان است. مرده‌کش‌ها پس از آنکه جنازه را در بالای برج نهادند از
 دخمه خارج می‌شوند که بلافاصله کرکس‌ها و لاشخورها بر سر مرده می‌ریزند
 و به یک چشم به هم زدن گوشت و پوست و امعاء و احشاء او را می‌بلعند و یک
 اسکلت از او باقی می‌ماند، مرده‌کش‌ها روز بعد به دخمه می‌روند و استخوان‌ها
 را در ستودان می‌افکنند. در زمان ساسانیان، نسا سالاران منفورترین طبقه‌ی
 اجتماع بودند که در خارج از شهر منزل کرده و مردم با آنان معاشرت و
 مراوده‌ای نداشتند.

زرتشتیان تهران از چند سال پیش که دخمه‌ی شهر ری یا «قلعه‌ی
 گبرها» که در کنار کوه «بی‌بی‌شهربانو» قرار گرفته بود پر شد، مردگان خود را
 در «قصر فیروزه» که در چند فرسنگی تهران است در تابوت آهنین بزرگی
 نهاده و به خاک می‌سپارند به طوری که زمین از جسم ناپاک مرده آلوده
 نگردد.»^۶

از دید زرتشتیان، یکی از گناهان نابخشودنی این است که شخصی به
 تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد. در وندیداد فرگرد سوم بند ۱۴ در این باره آمده
 است: هیچ یک از مردمان نباید خود به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد. هرگاه
 کسی خود به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، «نسو»^۷ بر او می‌تازد تا او را از
 راه‌بینی و چشم و زبان و آرواره و اندام زینگی یا مادینگی و پشت مرده آلوده
 کند و به پلیدی بیالاید. این دروج، این نسو بر او فرو افتد و او را تا بن ناخن

زرتشتیان جسد مرده را جایگاه دیوان می‌دانند زیرا مرگ را پیروزی
 اهریمن به شمار می‌آورند. به نظر آنان هرچند که فرد نیکوکار بوده است برای
 غلبه بر او به نیروی دیوی بیشتر نیاز بوده به همین خاطر تن انسان مؤمن
 جایگاه دیوان بیشتر و در نتیجه آلوده‌تر است. بنابراین جایز نیست چنین
 آلودگی را در بطن زمین یعنی سپندارمذ که مادر همه‌ی زندگان است قرارداد.
 همچنین آتش، فرزند اهورامزدا، را نیز نباید با مرده آلوده ساخت. بنابراین
 بهترین راه این است که مرده را در جایی نهند که طعمه‌ی درندگان شود و
 سپس استخوان‌ها را پس از گندزدایی در چاهی ریزند.

بنابر باورهای آنان، روح مرده تا سه روز پس از مرگ در همان مکان تحت
 حمایت سروش می‌ماند از این رو باعث برگزاری مراسمی در این سه روز توسط
 زندگان می‌شود که بیشتر نیایش سروش را در برمی‌گیرد. و نیایش‌هایی که در
 پنج نوبت از شبانه‌روز توسط دو موید اجرا می‌شود. «در مذهب زرتشت رسم
 چنان است که جنازه را در خانه نگه نمی‌دارند و می‌گویند باید هرچه زودتر آن
 را خارج کرد تا ارواح خبیثه بر لاشه مستولی نشوند، مگر آن که مرگ در شب
 صورت گرفته باشد که در آن حال تا صبح صبر می‌کنند. در اتاقی که مرگ
 صورت گرفته، سه روز و سه شب آتش می‌افروزند و موبدان اوستا می‌خوانند.
 لاشه را به محض آن که روح از بدن جدا شد، جامه‌ی تمیزی پوشانده و در یک
 تابوت آهنین که آن را «گهن» می‌گویند، قرار می‌دهند و چهار «مرده‌کش» که
 آن‌ها را «نسا سالار» می‌خوانند بر دوش گرفته و به طرف دخمه می‌برند. در
 مراسم تشییع، همه باید لباس سفید بپوشند و زنان نیز حق شرکت ندارند.

معرفی پژوهش
○ صور خیال در اساطیر و افسانه‌های آذربایجان
○ رحمان احمدی ملکی
○ کارشناسی ارشد (پژوهش هنر)
○ دانشگاه تهران، دانشکده هنرهای زیبا

هدف پژوهش بررسی صور خیال در اساطیر و افسانه‌های آذربایجان است. روش پژوهش کتابخانه‌ای است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در مراسم سال نو، چهارشنبه‌سوری و روزهای اول بهار در اغلب شهرها و روستاهای آذربایجان شاهد اعمال فوق‌العاده جالب و معنی‌داری هستیم که اغلب از اساطیر و پیروان ریشه گرفته و بیشتر برای تقدس زمان و تحول هستی از نابسامانی و آشوب به سامانگری و آرامش و رویش دلالت دارند. در مراسم عروسی تا چند سال پیش و حتی هنوز نیز اعمال و آیین‌های زیادی از جمله کشتی و مبارزه آیینی دو نفر مرد جوان، اسب‌سواری، مسابقات آزمون شجاعت و رشادت، همچنین رقص‌های دسته‌جمعی مردان و در جمع زنان رقص‌های زنانه و شانه‌زنی زلف‌ها، باز کردن طر‌ها و حنابندی دسته‌جمعی و سرودها و ترانه‌های وجدآمیز که سیر تحولی و جریان مستقر آیین‌های اساطیر ازلی و دیرین است، رواج دارد.

○ اوستا
○ ادموند بردوزیکلی
○ ترجمه و پژوهش: هاشم رضی
○ انتشارات بهجت

ترجمه حاضر از اوستا که عنوان کهن‌ترین گنجینه مکتوب ایران باستان را به خود اختصاص داده است، مشتمل بر پنج بخش شامل یسنا، یشته‌ها، ویسپرد، وندیداد و خرده اوستاست که با زبانی ساده و به شکل مورد وثوق در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است.

در این ترجمه سعی شده است که ضمن اینکه تمامی بخش‌ها را دربرگیرد، از موارد تکراری پرهیز شود و در حذف این تکرارها، در همه جا موارد حذف شده تکراری با اشاره به اینکه متن اولیه کدام و در چه صفحه‌ای است، به دست داده شده است. در مقدمه این اثر به زندگی و کمیت و کیفیت اوستا اشاره و بخش‌های گوناگونی از آن به‌ویژه اندیشه‌های زرتشت مورد بررسی قرار می‌گیرد. چاپ این اثر به‌ویژه با دویست صفحه مطالب اضافه شده و تصحیح و تنقیح دقیق و فهرست پایانی به غنای کتاب افزوده است. ضبط دقیق واژگان و اصطلاحات اوستایی همراه با متن دین دبیره یا حروف اوستایی همراه است. همچنین مهم‌ترین نمازها و سرودها و دعا‌های اوستایی با ترجمه‌ای دقیق و واژه به واژه همراه با متن اوستایی و نوشته فارسی آمده است.

۳۳. همان، ص ۱۲۳.
۳۴. مقدس، احسان. پیشین؛ ص ۱۲.
۳۵. جین گرین، میراندا. پیشین؛ صص ۹۹-۱۰۰.
۳۶. مالودان، م.ا.ل. پیشین؛ ص ۹۵.
۳۷. هنری هوک، سامویل (۱۳۸۰). اساطیر خاورمیانه. ترجمه‌ی ع.ا. بهرامی و فرنگیس مزدپور. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان. ص ۴۱.
۳۸. مالودان، م.ا.ل. پیشین؛ ص ۹۵.
۳۹. اباذری، یوسف. پیشین؛ ص ۲۹.
۴۰. کندری، مهران. پیشین؛ ص ۲۲۷.
۴۱. فره‌وشی، بهرام. پیشین؛ ص ۲۳.
۴۲. برج سکوت Tower of Silence. عنوانی است که غربیان به دخمه داده‌اند.
۴۳. اوستا (۱۳۷۷)، جلد ۲. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. تهران: انتشارات مروارید. ص ۷۴۶.
۴۴. مالودان، م.ا.ل. پیشین؛ ص ۸۳.
۴۵. جین گرین، میراندا، پیشین؛ ص ۵۸.
۴۶. کندری، مهران. پیشین؛ ص ۲۰۲.
۴۷. کتاب مقدس (۱۹۹۵). انجمن بین‌المللی کتاب مقدس.
۴۸. کتاب مقدس: سفر تثنیه، بخش ۳۴. آیات ۵ و ۶.
۴۹. همان، سفر یوشع به بخش ۲۴، آیات ۲۹ و ۳۰.
۵۰. همان، آیه ۳۲.
۵۱. همان، اعمال رسولان مسیح. بخش ۵. آیات ۵ و ۶.
۵۲. همیلتون، ادیت. پیشین؛ ص ۲۲۷.
۵۳. ایونس، ورونیکا (۱۳۷۳). اساطیر هند. ترجمه‌ی باجلان فرخی. تهران: انتشارات اساطیر. ص ۵۲.
۵۴. شاتوک، سیبل (۱۳۸۰). آیین هندو. ترجمه‌ی محمدرضا بدیعی. تهران: انتشارات امیرکبیر. ص ۱۳۶.
۵۵. کندری، مهران. پیشین، ص ۲۰۱.
۵۶. همان، ص ۲۲۷.
۵۷. همیلتون، ادیت. پیشین؛ تلخیص از صفحات ۳۶۱ تا ۳۶۵.
۵۸. همان، ص ۴۲۸.
۵۹. اوستا، جلد ۲. ص ۶۶۲.
۶۰. احتشامی، ابوالحسن. «عروسی و عزا از نظر زرتشت». مجله وحید؛ شماره ۶. صص ۳۷۳-۳۷۲.
۶۱. نسو: «در پهلوی نسا یا نس به معنی مردار یا پیکره‌ی مرده) نام دیوی است که بر پیکر مردگان فرمان می‌راند و هرکس که به مردار نزدیک شود یا بدان دست زند یا به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد. نسو از هم‌هی سوراخ‌های تن به دروان او راه می‌یابد و او را می‌آلاید (اوستا، ص ۱۰۶۵).
۶۲. اوستا، جلد ۲. ص ۶۷۸.
۶۳. نائل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). تاریخ زبان فارسی، جلد ۱. تهران: انتشارات فردوسی. ص ۱۰۲.
۶۴. اوستا، جلد ۲. ص ۹۸۱.
۶۵. ادرار گاو که به شیوه‌ی ویژه فراهم می‌شده است. گاوها را در محیط‌های مخصوص نگه می‌داشته‌اند و علوفه و پوست هندوانه و یونجه که همه شسته و بهداشتی است به آن‌ها می‌خوراند و ادرار آن‌ها را به عنوان نیرنگ برای ضدفونی مرده به کار می‌بردند.
۶۶. مهر، فرهنگ (۱۳۷۴). دیدی نوازدینی کهن، فلسفه‌ی زرتشت. تهران: انتشارات جامی. ص ۱۷۲.
۶۷. ژیران، ف. پیشین؛ ص ۳۴.
۶۸. جین گرین، میراندا. پیشین؛ ص ۱۰۱.
۶۹. کندری، مهران. پیشین؛ ص ۲۲۸.